بسم الله الرحمن الرحیم.

بیان چند نکته قبل از ورود در اصل بحث.

اول: در اين مقصد مى‏خواهيم درباره اينكه چه امورى صلاحيت دليل بودن بر حكم شرعى را دارند و به درد استنباط احكام شرعيه مى‏خورند، و چه امورى صلاحیت ندارند، را بحث كنيم؛ مثلا آيا خبر واحد حجيت دارد؟ آيا قياس و استحسان حجيت دارند؟ آيا شهرت فتواييه ارزش دارد؟ و مانند اینها.

دوم: هدف از بررسی حجیت ادله، آن است كه حكم الله واقعى تحصيل گردد تا مکلف طبق آن عمل نموده و به سعادت ابدى نايل گردد. حال اين دليل يا مکلف را به واقع و لوح محفوظ مى‏رساند و با حكم واقعى تطابق مى‏كند، كه در اين صورت به هدف اصلى و مقصد نهايى نایل گشته‌، و يا اين طريق، خطا نموده و به واقع نمى‏رساند، که در اين صورت مكلف در پيشگاه خداوند متعال معذور بوده و كيفر نخواهد شد.

سوم: فلسفه معذور بودن مكلف در صورت خطاى اماره آن است كه مكلف مجتهد وظيفه خود را به نحو احسن انجام داده و در اين راه كوتاهى ننموده. وظيفه مجتهد اين بود كه تمام نيروى خود را بکار ببندد و به دنبال پيدا كردن طرق رسيدن به واقع باشد و اگر این کار را کرد و به اين نتيجه رسيد كه مثلا خبر واحد ثقه يا ظاهر كتاب در نزد شارع حجت است، در صورت اشتباه ديگر مقصر نخواهد بود؛ بلکه مقصر اصلى طريقى است كه خود شارع در حق او حجت نموده‏.

چهارم: مبحث حجت مهم‏ترين و اساسى‏ترين مبحث در علم شريف اصول فقه است، به این دليل كه تمام مباحث جزء اول (مباحث الفاظ) و تمام مباحث جزء دوم (ملازمات عقليه) عموما يك سلسله مباحث صغروى بود و مباحث مقصد سوم، تحصيل كبراى كلى است و اين دو به ضميمه هم ما را به مقصد اصلى يعنى استنباط احكام شرعيه مى‏رسانند.

دو مثال:

الف. در مباحث الفاظ به اثبات رسانديم كه مشتقات ظهور در ما تلبس بالمبدأ فى الحال دارند و يا صيغه افعل ظهور در وجوب دارد. در مباحث حجت ثابت خواهيم كرد كه «كل ظاهر حجه»؛ سپس اين كبرا را به آن صغريات منضم ساخته و مى‏گوييم: صيغه أفعل ظهور در وجوب دارد (صغرا)، و هر ظاهرى حجت است (كبرا) پس ظهور أفعل در وجوب حجت است (نتيجه). سپس اين استدلال را به عنوان مشعلى فروزان و نورافكنى قوى به دست گرفته و به سراغ آيات و روايات مى‏رويم و هرجا مصداق آن را يافتيم، تطبيق نموده و نتيجه مى‏گيريم.

ب. در مباحث عقليه ثابت كرديم كه عقل به وجود ملازمه ميان حكم عقل به حسن عدالت حاكم است و يا قبح ظلم و ميان حكم شارع به وجوب اين امور (در باب مستقلات عقليه)؛ يا عقل به اينكه ملازمه هست ميان وجوب مقدمه شرعا با وجوب ذى المقدمه شرعا حاكم است و يا عقل مى‏گويد: بين وجوب شيئى شرعا و حرمت «ضد» آن شرعا «غير مستقلات» ملازمه است و در مباحث حجت ثابت خواهيم كرد كه اين حكم عقلى حجت است يعنى مى‏توانيم از طريق ملازمه حكم شرعى را- كه لازم است- استكشاف نموده، سپس اين كبراى كلى را به آن صغريات ضميمه كنيم، و نتيجه مى‏گيريم: وجوب شرعى عدل، حرمت شرعى ظلم وجوب شرعى مقدمه، حرمت شرعى ضد و مانند اینها.